

پدیده بر عوامل تمایل جوانان افغان به ارتکاب جرائم و رادیکالیسم

افغانان در خارج کشور یکی از بزرگترین فیصدی ها را در میان پناهنده گان و اقلیت های خارجی در کشور های غربی از جمله در اروپا تشکیل میدهند. در کشور های مانند ایران و پاکستان بزرگترین رقم را دارند.

تطابق به محیط و نورم های نا اشنای اجتماعی از جمله کلتور و فرهنگ پدیده است پیچیده ، مشکل و معضله بر انگیز. از جمله معضلات مختلفه اجتماعی افغانان در محیط بیگانه یکی هم تعلیم و تربیت اطفال است که والدین، خانواده و هم محیط و اجتماع در آن نقش تعیین کننده دارند. این مسأله موضوع بحث است که با علاقه مندی سطوری رابه توضیح یکی از این معضلات به تحریر آورده و به خواننده گرامی عرضه میگردد.

ما هر روز اخبار و گذارشات رسمی و غیر رسمی را از آنجا و اینجا میشنویم که جوانان افغان در این و آن قضیه جرمی با پولیس و اوگانهای عدلی و قضائی مواجه میگرددند و یا اینگه جوانان افغان به طرف رادیکالیسم اسلامی رو آورده و تمائلات مبنی بر اهداف آرمانی و ترورستی را در سر میپرورانند و در مساجد تحت تبلیغات سازمانهای فعال ترورستی قرارمیگیرند ، در خانواده خود به سختگیر ترین فرد مبدل میگردد، خوشی ها و خوشخونی شان به قهر و پیشانی ترشی تبدیل میگردد، در بربر مسائل با عقده مندی برخورد مینمایند، به افراد مرموز مبدل شده به فعالیت های دست میزنند که والدین در آگاهی آن قرار ندارند و غیر منتظره به مسائل بر میخورند که با شنیدن یا موجه شدن با آن مو در قد شان راست میگردد. واین در حالتی است که پدر و مادر خود هیچگاهی تشویق کننده رادیکالزم و یا جرایم جرمی نبوده اند.

پس کدام عوامل و فکتور ها میتوانند برای این چنین تمائلات به اعمال و ارتکاب جرایم و رادیکالیسم زمینه ساز باشد، بحث است که با تحریر این مقاله میخواهم بخشی از این فکتور ها را به توضیح خواننده بگیرم. آنچه خواست و نیت من در این مقاله است این است تا خانواده های هموطن را کمکی و هم خدمتی باشد بر تعلیم و تربیه سالم فرزندان شان در سنین طفولیت ، نو جوانی و جوانی. نویسنده میخواهد با کمال علاقه و ادای دین وطنی و مسلکی سلسله مقالات را در آینده در ارتباط با رشد و انکشاف سالم طفل ، پروبلم ها و اختلالات در رشد و انکشاف روانی و جسمانی و فکتور های بازدارنده رشد و انکشاف روانی ، تکمیل شخصیت و بلاخره کسب هویت ، به تحریر گیرد. البته در مورد از معلومات ها و تحقیقات و تجارب عملی استفاده خواهم نمود.

قبل از اینکه بر موضوع اصلی این مقاله بر گردم میخواهم تذکر دهم که خوشبختانه و با افتخار باید این واقعیت را هم بیان نمایم که امروز تعداد زیاد از جوانان افغان در کشور های غربی جا و مقام خود را در جامعه باز نموده اند. تعداد دانش آموزان افغان در سطح تحصیلات عالی و اکادمیک در میان اقلیت های خارجی مقام بالا ترین را بدست گرفته اند. هم اکنون تعداد هم با عشق و علاقه به

کشور و مردم شان مسئولانه می‌اندیشند و می‌خواهند به شکلی خدمت را به کشور عزیز شان انجام دهند. خوشبختانه جوانان که تمانل به رادیکالیزم و ارتکاب جرائم جنائی دارند، در فیصدی خیلی نا چیز قرار دارند. ممکن از هر 20 خانواده یک یا دو آن با چنین معضلات دست و گریبان اند. از جانبی هم این معضلات در میان افغانها پنهان گذاشته میشود، در حالیکه در نهاد های عدلی و ، پولیس و موسسات حمایت حقوق اطفال بقدر قابل لمس با خانواده های افغان ارتباط دارند.

من هم می‌خواهم همین گوشه تاریک از زنده گی تعداد افغانان ما را روشن سازم تا والدین گرامی ما عطف توجه بیشتر و مسئولانه در تعلیم و تربیه و به این مسائل نمایند و طفل شان را از قبل مصنون از خطرات انحراف در ساخته از آن پیشگیری نمایند.

بدون شک محیط که طفل در آن زاده میشود، رشد می‌آید و به تکمیل هویت و شخصیت می‌پردازد، خانواده و مخصوصاً داشتن پدر و مادر با مسئولیت است. این طبعی است که هر طفل قسمتی از هویت و شخصیت را از پدر و مادر و یا پیوند های نصبی می‌گیرد که در شکل ظاهری، شیوه راه رفتن، درجه نکاو و غیره متظاهر می‌گردد ولی طرز فکر و عکس العمل در برابر افراد و اجتماع و پدیده های اجتماعی را از همان محیط کسب میکند که در آن خود رشد نموده است. اجتماع اولی برای طفل خانواده اش میباشد. در قدم اول پدر و مادر و یا برادر و خواهر بزرگتر مثال های اند که طفل از تقلید آنان آغاز مینماید و در جریان رشد و انکشاف بعدی بخشی از کرکتر و هویت اش را فورم و شکل میدهد. مثلاً در خانواده که پدر به خشونت در برابر همسر و اطفال می‌پردازد، طفل بدان عادت مینماید و در سن رشد یعنی ازدواج خود به انسان خشن در برابر خانواده خود یعنی همسر و اطفال تبدیل می‌گردد. برای طفل که پدر خود در ارتکاب جرائم جنائی مصروف است، مثالی است که طفل به آسانی اعمال را تمرین و تجربه مینماید که قانوناً مجاز نیست ولی در برابر مجازات بی تفاوت میباشد و ممکن آنرا به حیث پدیده عادی و قبول شده پذیرفته باشند.

برعکس در خانواده که گرمی خانواده گی، توجه لازم به طفل، عاطفه (مناسب) پدری و مادری، برخورد دقیق نظر به سن و سال طفل، تقویه رابطه و اعتماد میان طفل و والدین، حفظ ثبات در خانواده بخصوص در رابطه زناشویی مسلط باشند، طفل دارای شخصیت با ثبات همراه با تمام احساسات و عواطف، رشد وجدان، ادای مسئولیت، بشاشیت و ادای احساس مسئولیت های اجتماعی میباشد و طفل با توانمندی در انتخاب اش موفق میباشد.

گرچه فقر و بی ثباتی اجتماعی یکی از عوامل بروز جرائم میباشد که یک پروبلم اجتماعی است و یا فکتور ضعف رشد وجدان در وجود فرد میتواند عامل جرایم جنائی و یا تمانل به ارتکاب جرائم باشد. در حالیکه معضله فقر در میان افغانان در کشور های غربی مطرح بحث نیست و یا ممکن فکتور ضعف وجدان (به حیث یک اختلال مغزی) در وجود تعداد ناچیز اطفال رول داشته باشد، پس چرا بعضی از جوانان ما در کشور های غربی بطرف جرائم جنائی و یا رادیکالیزم رو می‌آورند.

از نظر نویسنده در این معضله اگر فقر و محرومیت های اقتصادی کمتر نقش دارند ولی باز هم محرومیت های دیگری اند که به مراتب خطر ناک تر میتوانند نوجوانان و جوانان افغان را در جهت انحرافات اخلاقی و اجتماعی بکشاند. شاید خواننده در این جا سوال نماید که چرا جرایم جرمی و رادیکالیزم هر دو از عین دیدگاه به بحث گرفته شده است.

در اینجا باید متذکر گردم که اگر جرائم جنائی بیان ضعف شخصیت و وجدان است و افراد و جامعه از آن از لحاظ مادی و معنوی متضرر میگردند، رادیکالیزم هم عین موقعیت را دارد بلکه خطر ناک تر هم است. زیرا در رادیکالیزم عنصر بدبینی، عقده مندی و خشم با اندیشه های افراطی امتزاج میآید، اندیشه های افراطی مانع بینش وسیع در برابر تمام پدیده های اجتماعی و راه های حل معضلات اجتماعی از راهای غیر متصل به اعمال قهر و جبر میگردند. رادیکالیزم جامعه و افراد را از زاویه کوچک میبیند، راه های دیگری مردود شناخته میشود. از همین جاست که عمال قهر و زشتی افراد عقده مند را به خدمت میگیرد که در وجود آنان عاطفه، رشد وجدان و احساس و خوشبینی بنا بر عوامل مختلفه و موجودیت فکتور های معین قسماً و یا کلاً از بین رفته است. به بیان دیگر جوانان که تمایل به ارتکاب جرائم جنائی دارند و آنان که به رادیکالیزم پناه میبرند هر دو انسان های غیر عادی و غیر مفید برای یک خانواده و جامعه اند. آنان خطر به خود و دیگران را به وجود می آورند.

یکی از دلایل که جوانان و نوجوانان در نتیجه ارتکاب جرایم جنائی به موسسات حمایت حقوق اطفال معرفی میشوند هم همین است که هم جامعه از اعمال آنان مصئون باشند و هم خود آنها با استفاده از حقوق طفل اصلاح گردند و به رشد و انکشاف سالم روانی و اجتماعی دست یابند. در این کشور ها سالانه مقادیر بزرگ مالی در اختیار موسسات حمایت حقوق اطفال، نهاد های تخصصی تعلیم و تربیه و نهاد های عرصه خدمات روانی به اطفال قرار داده میشود.

پس کدام فکتور ها زمینه ساز برای تمائلات منفی و خطر ناک در جوامع غربی و در میان جوانان و نوجوانان افغان میباشد.

این عوامل و فکتور ها کدامها اند:

چنانچه در فوق هم تذکر دادم اولین زمینه کسب و تکمیل شخصیت طفل خانواده است که در آن زاده میشود و به رشد سنی و تکمیل شخصیت میرسد. اولین زمینه فضای مسلط خانواده و روابط میان والدین میباشد. افغانان ما که خود در کلتور خانواده گی و اجتماعی افغانی بزرگ گردیده اند، تحت جبر شرایط مهاجرت این کلتور را با خود انتقال میدهند. در کلتور افغانی ما نقش پدر بحیث نان آور خانه و تعیین کننده موقف تمام اعضای خانواده یک اصل پذیرفته شده در کلتور افغانی ما است. و این اصل در محیط غربی، کلتور و نورم ها و قواعد اجتماعی در تفاوت کامل قرار دارند. بعد از مدت زندگی در محیط مهاجرت نورم های مسلط با آن نورم های افغانی ما در تصادم قرار میگیرد. مقاومت در حفظ موقف پدری با تساوی حقوق و شکل تربیه طفل اولین زمینه تصادم موقف پدر و مادر میگردد. علاوه بر قواعد و نورم های اجتماعی جامعه غربی عین موقف را در تعلیم و تربیه طفل و تعیین سرنوشت طفل مساویانه به پدر و مادر میدهد که در بعض خانواده های افغان برای پدر به ساده گی قابل هضم و پذیرش نیست به همین سبب است که تصادم موقف ها و تصادم نورم ها و کلتور ناملایمات خانواده گی را میان پدر و مادر (در قدم اول) به وجود میآورد. بدین معنی که معضلات از پرخاش ها آغاز و حتی تا سرحد استفاده از خشونت میرسد. دعوا، پرخاش و استفاده خشونت در حضور طفل شکنجه روانی تلقی میگردد که طفل را از رشد احساس اجتماعی مانع و

عقدۀ مندی های روانی را در وجود اش شگوفان میسازد. به بیان دیگر طفل در خانواده بزرگ میشود که بی ثباتی در آن مسلط بوده است.

عامل دیگر تصادم دو کلتور در تربیه طفل در خانواده است. بدین معنی که پدر و مادر میخواهند طفل خود را به نورم ها و قواعد مسلط در کلتور افغانی تربیه نمایند. توقعات پدر و مادر از طفل هم در چوکات همان کلتور مسلط افغانی است. در حالیکه از زمان که طفل به مکتب میرود به نورم های دیگری پرمیخورد که با نورم های خانواده در تقابل قرار دارند. محیط خارج از منزل خواست و توقع اش را از طفل در چوکات نورم های تعلیم و تربیت مسلط در جامعه غربی دارد تا خود را عیار و چوکاتبندی نماید. در همین جاست که طفل خود را تحت فشار دو کلتور در محاصره میداند. ترس و تشویش والدین از کلتور غربی و ترس طفل از کلتور افغانی در محیط خانواده بحران اعتماد میان طفل و والدین را به وجود میآورد. در سنین نوجوانی اکثر نوجوانان که در تصادم دو کلتور گیر مانده اند، دیگر آنچه را که کلتور غربی بالای شان تحمیل مینماید، از پدر و مادر بصورت پنهان انجام میدهند. این حالت دو خطر را برای تکمیل شخصیت طفل و هویت اش به وجود میآورد. یکی اینکه طفل متصل به دروغ و پنهانکاری میگردد و بدان عادت مینمایند، دوم اینکه پدر و مادر نمیتوانند طفل نوجوان خود را در اعمال و کردارش اصلاح نمایند. چونکه مسائل خارج از آگاهی والدین در زنده گی روزانه طفل به وقوع میپیوندد و والدین نمیتوانند طفل را در یک انتخاب خوب و مناسب کمک کند. بزرگترین خطر در ارتباط با تصادم دو کلتور (خانواده و اجتماع غربی) طفل در سنین نوجوانی به مشکل (بحران) هویت مواجه میگردد و این سوال برایش مطرح است که آیا یک هویت افغانی دارد و یا هویت کشور که در آن زنده گی مینماید. طفل کمی های را خود میبیند که نمیتواند خود را یک هالندی و یا یک آلمانی تلقی نماید، در عین حال خود را کلاً و یا قسماً در تقابل با کلتور افغانی میابد. در این حالت اگر طفل مجرا و پناهگاه دیگری جستجو میکند و آن هم خارج از اراده و ادای مسئولیت والدین، غیر از انحراف یا سو انتخاب چیزی دیگری نمیتواند باشد.

عامل یا فکتور سومی محرومیت های اجتماعی برای طفل یا نوجوان است که خانواده و والدین از لحاظ موقف اجتماعی، نا آشنائی به محیط، محدودیت مناسبات اجتماعی، بیکاری، محودیت یا عدم تسلط بر زبان، کمبود را در خواست ها، ذوق و علاقه مندی های طفل به وجود میآورد که طفل خود را در محرومیت احساس مینماید. وابستگی اقتصادی والدین جواب به تمام خواست های طفل را ناممکن میسازد، در حالیکه طفل هر روز در محیط و مدرسه خود را به اطفال دیگر در مقایسه قرار میدهد که این ناراحتی های روانی را در وجودش زنده میسازد تا سرحد ایجاد عقدۀ ها در برابر اجتماع که در آن زیست مینماید. نا برابری های اجتماعی در جوامع فقیر زمینه ساز افکار و فعالیت های اجتماعی و مثبت سیاسی و اجتماعی برای تحولات مثبت اجتماعی و نجات جامعه هم باشد، ولی این اندیشه در کشور های غربی و در میان جوانان که محصول نابرابری های اجتماعی اند و همه روزه با انواع تعصبات و تبعیضات دست و گریبان اند، با عقدۀ و تمائل به خشونت و یا تمائل به ارتکاب جرائم جنائی توأم میگردد. چنین جوانان لقمه آماده برای رادیکلیزم هم هستند.

فکتور یا عامل دیگری که اثرات منفی را در رشد تمائلات اکثرأ جرائم جنائی وارد مینماید عبارت است از رفتار، کردار و طرز نظر خود والدین. اگر پدر خود بنا بر ضعف شخصیت سابق جرمی، سو استفاده، رشوه، تزویر و فریب داشته باشد، طبعی است که طفل با همان فضای غیر صادقانه

بزرگ گردیده و نمیتوان " این سیب را از درخت اش دور تر یافت ". اکثراً چنین خانواده ها بی ثبات و همراه با خشونت و فضای نا امن برای رشد جسمی و روانی طفل است.

مقصد از توضیح عوامل و فکتور های که در بالا از آنها صورت گرفت در این است که تعلیم و تربیت مناسب طفل و تشویق طفل در رشد و تکامل مثبت معضلات بزرگ را با خود همراه دارد ولی پدیده های ناممکن هم نیستند. سوال عمده احساس مسئولیت در برابر طفل و ادای مسئولیت توسط والدین است که چگونه آنرا علی الرغم دشواریها در برابر طفل خود ادا مینمایند.

این را باید پذیرفت که بیجا شدن از کشور، کلتور، رسوم و عنعنات و عرف و تعامل بزرگترین ضربه و قربانی است. ولی باید به این واقعیت هم تن داد که حفظ و تطبیق تمام جهات با مشخصات افغانی در خانواده به مرور زمان به کرنش مواجه میگردد و آن در زمان که اطفال در خانواده ها به سنین نوجوانی و جوانی میرسند، محیط و اجتماع با آن ها در تقابل قرار دارند. بلاخره موقف و پوزیشن مرد و زن در خانواده و اجتماع شکلی دیگر است تا آنچه ما از زاویه کلتور خود بدان مینگریم.

احساس غرور و حق افتخار داشتن به زبان، کلتور، ریشه های فرهنگی و مذهبی یک حق است ولی تطابق و جلوگیری از تصادم با نورم ها و قواعد اجتماعی و آمیزش با آنها یک ضرورت و هنر است. چنین تطابق و پذیرش یک سلسله واقعیت ها و لو آسان نباشد، مسائلی اند که نقش بزرگ را در ایجاد فضای مصنون برای رشد و انکشاف سالم طفل اعم در خانواده و هم در محیط، میتواند داشته باشند.

آنچه در این مقاله به توضیح گرفته شد بیان این اصل است که عدم ثبات در خانواده، استفاده از خشونت، دعوا و مجادله بین پدر و مادر در حضور طفل، گیر ماندن طفل در میان دو کلتور و نورم (خانواده و محیط) و محرومیت های اجتماعی عوامل اند که انکشاف و تکمیل شخصیت و تثبیت هویت طفل را به خطرات جدی مواجه ساخته و مشکلات بزرگ را در کسب موقعیت سالم اجتماعی برای جوانان ما ببار میآورد.

تجارب عملی در عرصه تعلیم و تربیت و رشد روانی کودک نشان داده است که اطفال که در شرایط بی ثبات و غیر مصنون بزرگ شده اند، به بزرگترین پروبلم های اجتماعی مواجه میگردند و نمیتوانند در جامعه بصورت عادی و نورمال تثبیت موقعیت اجتماعی نمایند. عدم اعتماد به خود، عقده های ناشی از فشار های محیط و خانواده آنها را به مشکل هویت مواجه میسازد و همین جوان را با همان عقده های که در وجود اش در حال شکوفایی است، وادار میسازد تا مصنونیت و پناهگاه روانی خود را یا در رادیکالیزم و یا در میدان جرایم و اعمال خلاف قانون و نظم عامه بیابد.

از آنجای که تعلیم و تربیه سالم طفل و ایجاد فضای مصنون برای رشد و انکشاف جسمی، روانی و تکمیل هویت و شخصیت طفل حق قانونی طفل و هم مسئولیت قانونی و پدری و مادی والدین است، چگونه میتوان این مسئولیت را در برابر طفل، خانواده و اجتماع ادا نمود؟ بحثی است که در یکی از مقالات بعدی به توضیح گرفته خواهد شد.

(ختم)